

۱

جاده که از التهاب بیفتد  
خطوط راه  
ملحق می‌شوند  
به یک کلام  
خلاص!

عبور روزه‌ای

تا مکتبی مدید

پر از پیچ سال‌هایی ست که  
نقش بسته روی ماه

اگر ماه ترک برداشت

مقصر گنجشک‌ها نیستند

حادثه‌ای است

که قلاب‌ها

کهنه‌ترین زخم‌ها را

صید کرده‌اند

و ذهن متلاشی من

در عبور از تنگنای پیچ هفتم

به گریبان جاده آویخته

کوچه‌ها

که جمع شوند

آدم‌ها به بن بست می‌رسند

۲

مستورگی‌ام را به آسمان بسپار  
تاسرخ‌ی بعد از تو  
ادامه‌ی داستان‌های دنباله‌دارم شوند

جایی که رستاخیز

هر روز لای عزیز پیرهن‌ت بگیرد جان

۳

باز هم کنار منحنی مردد حوض،

یک قطره آب قربانی آفتاب می‌شود

هنوز قصه‌ی آن پهلوان نامدار تمام نشده!

حنجره‌ی شهرزاد را گرم کنید...

۴

سایه‌ام روی تکه‌های لرزانِ زندگی وارونه می‌شود

گلایه نمی‌کنم...

من سال‌ها در سلولم خاک می‌خوردم

با طعم تمشک که یادم نمی‌آید

شاید بنفش بود!